

دکترتید حضرت شهیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه محمدی

چند هفته در کسور اردن

-۴-

ثم يبلغ (صلوات الله عليه وآله) الاربعين، عقد اكمال الرجولة ويتفقداه القوم ويبحث المجتمع عن الصادق الامين، فاذا به قد أثر احضان العزلة عن مجتمع لم يعد يجذب قلبه او يجد فيه ما يملأ نفسه واذا به قد وجد في الوحدة ما يعزبه في حال قومه و ما لهم عليه من عماية الجاهلية وضلالة الوثنية، يستهويه الجبل خارج المدينة فينسحب باحاسيسه النافرة ومشاعره الظامئة وملكاته المنطلقة من استهلاكات المجتمع المتخثر التي كان يقف منها على طرف النقيض، كارها او ثاب القوم واصنامهم، لا يحفل بمواسمهم، لا يشرب مما يشربون من خمر، ولا يأكل مما يذبحون على نصب، ولا يجتمع بهم في مجلس لهو او طرب ويستدعيه غار حرا، و يفتح له ذراعيه أن أقبل أيها الكبير فانك على موعد مع الحق. فيهرع بهذه العصمة الى الغار حيث يجد نفسه فيتصنت الى ما

آنگاه رسول (ص) بجهل سالکی یعنی سن کمال عقلانی مرد قدم گذاشت. در این ایام بود که مردم او را کمتر میدیدند و در جستجوی او برمی آمدند.

سرانجام او را در گوشه عزلت و دور از اجتماع پر آشوب می یافتند. وی از اجتماع بی روح و خالی از معنویت، اجتماعی که نتوانسته بود او را راضی سازد گریخته و باغوش عزلت پناه برده بود. این تنهایی او را آرامش میداد و آلامی را که گمراهی و بت پرستی قوم وی بر روح لطیف او وارد می ساخت درمان میکرد. ساعاتی را که در کوهستان خارج شهر به سر می برد برایش لذت بخش بود و با روحی آزاد و احساساتی سرکش و مشاعری تشنه زلال حقیقت از اجتماع کناره میگرفت، اجتماع بخواب فرو رفته ای که او برخلاف آن گام برمیداشت. از بت های قوم خود ناخشنود بود بمردم وعادات آنان توجهی نمیکرد. از آنچه می نوشیدند نمی آشامید و از قربانی هایی که بر روی سنگهای مخصوص ذبح میکردند نمی خورد و با آنان در مجلس بزم و شادی فراهم نمی آمد و این غار حرا بود که او را پیوسته بسوی

ینبعث فی قلبه من هواتف، و یتأمل ماحوله من مجالی الكون و عظمة الخلق و یحدثه الكون بسرہ الاکبر فیروح یقلب وجهه فی السماء باحثا عن مصدر هذه العظمة و تفتح امامه آفاق التأمل، بما یشرح صدره و یضع عنه وزره، حتی أتاه امر الله فرفع ذكره و بعثه للناس رسولا، و التقت السماء بالارض فی محمد(ص) و اتصل الانسان بالله عن طریق محمد(ص) و بدأت شمس التوحید تطوی لیل الضلال علی خفافیشه و تضيء آفاق الوجود بنور الحقیقة و تفتح طریق الهدی و الحق امام القلب و العقل معا و عاد الزعیم بامانته من قبل زعیما برسالته هذه المرة.

كانت مكة نقطة التقاء الحجر بصفحة الماء فحركته و موجته و اخذ الرسول یشیر الناس فیها و یدعوهم الی الاسلام ان سراوان جهرا، و لقی مالمقی و عانی ماعانی هو و اصحابه حتی تكونت النواة الاولى للمجتمع الاسلامی. و مهما یکن، فقد كانت الامواج تزداد و تتسع و تتلاحق تباعا، حتی شملت السطح كله، و اظهره الله علی الدین و تثبتت اوتاد الحق و استحکمت اسبابه و قام عموده و انتشر سلطانه و دانت له الجزيرة العربية

خویش میخواند و با بازوان گشاده از وی استقبال میکرد و میگفت؛ ای مرد بزرگ پیش آی، که در اینجا ترا با پروردگار و عده‌ای است. او با دامن‌پاک از آرایش بدان غار می‌شتافت و در دل آن کوه آرام و خاموش بنداهائی که از سوی فرشتگان بدلتش می‌رسید گوش فرامیداد و بمظاهر جهان وجود و عظمت آفرینش که گردا گرد او را فرا گرفته بود می‌اندیشید. طبیعت راز بزرگی را که در دل نهفته داشت با امین عالم طبیعت در میان می‌نهاد. محمد چهره خود را باین سوی و آن سوی آسمان میگردداند تا منبع این همه الهام ملکوتی و اسرار ربانی را دریابد. سپس در دریای بیکران اندیشه و تفکر و عظمت کون فرو می‌رفت. این تفکر سینه او را می‌گشاد و سنگینی بار گران غمها را از دو شش بر می‌داشت تا آنگاه که فرمان الهی بروی نازل شد نام او را بالا برد و به پیمبریش برانگیخت. محمد(ص) واسطه اتصال آسمان بزمین گردید و انسان بدو بخدا پیوست و خوردشید توحید تا ببیند گرفت و شب گمراهی در نور دیدد تا راه جولان و پرگشودن بر خفاشهای محروم از دیدار نور حقیقت بسته گردد. افعهای وجود با نور حقیقت روشن گشت و راه حق و رستگاری برابر دل و خرد گشوده شد. رهبری که در گذشته امین امت بود این بار رسول ملت گشت.

مکه همچون صخره انبوهی بو دکه روی چشمه گوارائی را پوشانده باشد. محمد آن صخره را بکنار زد تا امواج آب برخیزد و تشنگان حقیقت را سیراب کند. در مکه رسول خدا مردمان را آشکارا و نهان باسلام دعوت کرد. او یارانیش در این راه دیدند آنچه دیدند، تا آنگاه که نخستین هسته اجتماع اسلامی متکون شد. اما این امواج روز افزون بود و پی‌دپی وسعت مییافت و موجی بدیگری می‌پیوست تا اینکه سراسر شبه جزیره عربستان را

واجتمعت شتاتها والتمت بدائدها المنثورة، العميقة التباين، الشاسعة التضاد، ولاول مرة في التاريخ حدثت المعجزة الكبرى وتوحدت الجزيرة العربية تحت كلمة واحدة هي كلمة التوحيد، بقيادة رجل واحد هو الصادق الامين واصبحت اعظم قوة روحية عرفت في التاريخ البشري من قبل ومن بعد.

وعبر الاسلام حدود جزيرة العربية الى مجاورها من البلاد وتخطى العنصرية الضيقة الى العالمية الواسعة و سيطر في اقل من مائة سنة على ثلاثة ارباع الربع المسكون من الارض، وسطعت شمسها على اعلامه وراياته وماذنه فوق الشرق الاوسط كله وشمال افريقيا وامتد نطاقه الى وادي السند شرقاً والاندلس غرباً ومن اورال شمالاً الى اواسط افريقيا جنوباً، ودانت الملايين للكلمة الواحدة - لاله الا الله - واجتمعت القلوب على النقطة الواحدة ومركز الدائرة «الكعبة» بين من اتى الله بقلب سليم ومن خضع من كل متكبر جبار عنيد. نعم هذا هو المجتمع الاسلامي في اوج مداه الغامر يخطف السنين ويطوى الاحداث و يهضم كل ماسبق من حضارات و يذيب كل ما وجد من مجتمعات ونظم، حتى ارسى دعائم خيرامة اخرجت للناس، امة ثبتت الى اليوم والغد رغم كل ما اتت بها من الزلازل بين الحين والحين وما عصفت بها من اعاصير التآلبات والتقلبات. فما انضم

فرا گرفت وپروردگار اورا يارى کرد تا دين حق را آشکار ساخت و پايه های حق استوار گردید و ستون دين برپا شد و دولت اسلام همه جا را فرا گرفت و جزيرة العرب برابر دين خدا سر تعظيم فرود آورد. نفاقها با اتحاد مبدل گشت، تضاد و تفرقه عميقى كه در ميان بود رخت بر بست و برای نخستين بار در تاريخ، بزرگترين معجزه بوقوع پيوست و جزيرة العرب به رهبرى يگانه مردى كه امين و راستگو بود تحت كلمه واحد - كلمه توحيد - متحد گردید، و قدرتى معنوى در اين سرزمين بوجود آمد كه تاريخ بشر نظير آنرا بخاطر نداشت و از آن پس نيز شاهد چنان قدرتى نشد.

اسلام از مرزهای جزیره العرب گذشت و به سرزمینهای مجاور آن درآمد. شریعت محمدی قدم از دائره تنگ دين نژادى بیرون نهاد، و وارد عرصه پهناور جهان وجود شد. در مدتی کمتر از دوست سال بر سه چهارم ربع مسكون استیلا یافت. و خورشید دين از سوى مشرق بر خاور میانه و شمال افريقا و دره سند، و از سوى مغرب تا اندلس و از شمال تا اورال و از جنوب تا اواسط افريقا تافتن گرفت. و بانگه اذان از مناره های این سرزمینهای پهناور برخاست و میلیونها تن به كلمه توحيد - لاله الا الله - گرویدند. دلهای مردم خواه و ناخواه به نقطه واحد و مرکز دائره یعنی خانه کعبه متوجه شد. آرى این اجتماع اسلامى بود كه بسرعت برق همه موانع را از پیش راه برداشت، تمدنهای گذشته را درهم ریخت، نظامهای اجتماعى را ديگرگون نمود تا پایه های بهترین امت را استوار کرد و ملتها بنام مسلمان ساخت كه برابر گردباد حوادث و پیش آمدهای سخت و خطرانی

جناحها الاسرعان ما انتشر سابقا الى قمة أعلى و مكانة اسمى ... كل هذا كان بسرعة مذهلة جعلت من ظهور الاسلام و انتشاره حدثا من اهم الاحداث الخاطفة بالنسبة للتاريخ البشرى و على اسس و طيدة جعلت من ثباته و خلوده معجزة حيرت اعدائه و علمتهم « كيف او هي قرنه الوعل ».

و لعل اول ما يسترعى نظر الباحث في هذا الصدد، هو العامل الذى أدى الى اتساع نطاق الفتوحات الاسلامية، و الاسباب التى مكنت المسلمين من فتح البلدان الكبيرة و اخضاع الحكومات القاهرة على يد حفن من الرجال لا يزيد عدد الحفنة منهم عن حامية احدى ثغور الاباطرة او مدن الجبابرة هذا الى جانب ما كان عليه العرب يومئذ من سذاجة المعيشة و قلة الدربة و نقص السلاح .

و ذهب الباحثون فى هذا مذهب شتى و استبدل كل هواه فاختلطت عليهم الحقيقة و اشتبه بهم الامر . ولكن الامر الذى لا يرتاب فيه أن العلة الواقعية لنشر الاسلام هو الانطلاق الدائم الفعال و السبب الاصلى لتقدم المسلمين فى كل اتجاه - مهما كانت الظروف و الملايسات دون تقدير النتائج سواء، و الشعار العام للمسلمين منذ غزوة الاسلام بدرو ما ألبت عليهم فى احد و الخندق هو الآية الكريمة : « كم من فئة قليلة غلبت فئة

که گاهکام حیات آنرا تهدید کرده و می کند پایدار و استوار باقی ماند .

هر گاه لحظه ای پروبال خود را در هم کشید ، دیری نپائید که بر نقطه بلند تری نشست و مقام والاتری احراز نمود . این پیشرفت های بزرگ و خیره کننده را با چنان سرعتی بدست آورد که مسأله پیدایش اسلام و انتشار برق آسای آن در تاریخ بشر حکم معجزه را یافت و بر اساسی چنان استوار بنا گردید که دشمنان این دین را بحیرت افکند و بدانها آموخت دعرض خود می بری و زحمت ما میداری » .

شاید نخستین نکته ای که در این مورد نظر پژوهنده را بخود جلب میکند، نیروئی است که موجب توسعه فتوحات اسلامی گردید و اسباب و عللی است که به مسلمانان قدرت داد، تا بتوانند سرزمین های بزرگ را فتح کنند و حکومت های نیرومند را بدست سر بازانی چند که شمار آنان از عدد نگاهبانان يك شهر بیش نبود مقهور سازند ، با آنکه در آن روزگار عرب زندگی ساده ای داشت و سلاح و ساز و برگ آنان در مرحله بسیار ابتدائی بود .

پژوهندگان در این باره عقائد مختلفی بیان کرده اند و هر يك از آنها کوشیده است عقیده خود را بر دیگران تحمیل کند و در نتیجه حقیقت بر آنان پوشیده مانده است و با شتاب در افتاده اند . اما آنچه در آن تردیدی نیست اینست که علت واقعی نشر اسلام و سبب اصلی پیشرفت مسلمانان آنست که آنان در همه حال و در هر شرایط به حقانیت خود ایمان داشتند و نتیجه کار - پیروزی یا شکست - را در نظر نمی گرفتند . شمار آنان در جنگ بدر که پیروز شدند یا در جنگ احد و خندق که به شکست دچار گردیدند یکی ، و زبان آنان بدین آیه کریمه

کثیره بأذن الله» ۱ فکان اذن الله هو السبب فی نصره المسلمین . وحسبنا دلیلاً قوله عز من قائل «اذ تقول للمؤمنین الذ یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکه منزلین . بلی ان تصبروا وتتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکه مسومین . وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم» ۲ .

لندرك ان القائد الحقیقی کان الله سبحانه و تعالی والقوة الحقیقیة هی ارادته والمتصرف الاول والاخر هو مشیتته، وما هذه السرایا او القوی الظاهرية الاسباب . فلم یکن المسلمون لیعباً و ابما جيش اعداؤهم بالفعل من حیث القوة او الضعف من جانب او بما حشدوا هم و جيشوا من حیث الدربة والاستعداد والقوة او الضعف من جانب آخره فالله معهم والله ناصرهم ومرة اخرى نستطیع ان نقول ان تقدير عنصر القوة لم یکن فی حساب المسلمین مطلقاً .



روش کاظم انانی و مطالعات فرنگی

مترنم بود : « چه بسیار گروه اندک که به اذن خدا بر گروه فراوان پیروز شدند . بدین ترتیب عامل پیروزی مسلمانان خدا بود . کافیت که در این باره بگفته پروردگار استناد کنیم ، «هنگامیکه به مؤمنان گوید: «آیا بسنده نیست شمارا که یاریتان کند پروردگارتان به سه هزار فرشته که از آسمان فرود آید . بلی اگر شکیبائی کنید و پرهیزگار باشید و در ساعت بازگردند بسوی شما ، یاری میکند شمارا پروردگار شما به پنجهزار از فرشتگان نشان کنند ، و نگرداند آنرا خدا مگر مزدگانی برای شما و تا آرامش یابد دلهای شما بدان و نیست پیروزی جز نزد خدای عزیز حکیم ، تا بدانیم که رهبر واقعی پروردگار بوده است و نیروی حقیقی اراده او و متصرف اول و آخر مشیت اوست و آن سپاهیان و قوای ظاهری وسیله کار بودند و بس ، مسلمانان نه به ساز و برگ دشمنان و سپاهیان دشمن توجه داشتند و نه به لشکر آرائی و تجربه و استعداد و آمادگی خود ، زیرا خدا با آنها بود و آنان را یاری میکرد . برای بار دیگر میگوئیم نیروی و ساز و برگ در نظر مسلمانان ابدا بحساب نمی آمد .

بیده مخفف پیاده ست. و از آن نادانی را که علم فقه و تفسیر نمایند اراده کرده بوجه کنایه
بیدشت. با ختم باء اول و کسر ذال بجای بگذشت آمده چنانکه داعی گفته است:

عمری دل مه و ویره می گشت تش می طلبی و هر که بیدشت ^{بگذشت}

یعنی نه چنین ست که تفسیر و فقه ترا بهشت خوانده. بسیار دیدیم که سوار ماندن ^{بگذشت}
۳۳ لِيَعْفُ الْمُتَّهِدِي عَنْ سُوءِ عَمَلِهِ وَلَا يَسْتَهْرِكُمْ مِنْ رَأْسِهِ نَزَلَ

لِيَعْفُ. فعل امر غائب از عفو مجزوم بحذف آخر.

لا یستهیر فعل هنی صیغه مفرد غائب مزید فیه هزاً از باب استفعال. هززه لام فعل
قلب بیاشده و در اثر حزم افتاده. در نسخه ها تستهیر بصورت خطاب نوشته اند ولی
یکستهیر بصورت غیبت از جهت توافقی دو جمله بهتر بنظر می آید.

یعنی آنکه راه یافته باید از بند آنکه گمراه هست در گذر و بر او نماند زیرا چه بسیار کار دانا
که لغزیده و براه خطا افتاده.

۳۴ منم کاف نادکان را بدنگفتم که ترسیدم که خود روزی بهیتم

ها کسی اوت اوش بخت آویخته سخن هر دم برای چندان که بگذر ^{بگذشت}

این بیت را بصورت های بی تناسب و بی معنایی در آورده اند که صورت اصلی آن را

از میان برده اند. تنها راه چاره این ست که بونی از معنی برده الفاظی را بقرائن لفظی
و معنوی بهم نسبت نمایند معنی منظور ساخت. صورتی که انتخاب شده تلفیقی است ^{بگذشت}

از چند نیمه با آنکه تصرف و اصلاح. فعلاً بهتر از این ترکیبی بنظر نمی رسد. زیرا ^{بگذشت}
هم مناسباً لفظی بدان رعایت شده هم توافقی با معنی بیت عربی و فارسی درمی آید. ^{بگذشت}
مسکلی مخفف مسکین ست داعی گوید، همی که آمده هزارم ترهیب اری می بویست. منی ^{بگذشت}

اوت بجای افتاد آمده شاه داعی گوید: نظر لطف تو هر که که اوت اعاشق زبیدز
کوت که از عام مهم ملحوظ.

بهرت بجای برحمت فعل ماضی از برحمتن آمده - داعی برهت آورده، که گفت مزخرف
وز دل تنک میگوت بلوکه او برهت و سووم بشکستن. ها، زانده بعد از با ظاهراً
نمانیده صمد ماقبل ست ولی فردوسی بجای برای، بهر آری آورده: جهان راز بهر خورش
ساختند ز بهر آری بیشی نپرداختند. شاید برای هم با صم با گفته همیشه -

عَنْ مُحَمَّدٍ مَخْنَدٍ فَعَلْتُ لِي مِنْ خَنْدِيدٍ سَبَّ جَنَّاتِكَ دَاعِيٌ جَنْدَرًا بِصَوْرَتِ جُنِّ أَوْرَدِ
ادل سرگشته جن و جن هوی ترا هوی کان و بیش و اخدا -

بگرت بجای بگرسیت یا بگرید آمده و اینگونه تغییرات در لجه های محلی بسیار دیده
یعنی چون مسکین افتاد و بخت آبرویش را بر بخت هر دم بر او چند آنکه بگرسیت یا بگرید
مخند و او را استهرا مکن -

عَلَى مَتَى زُرْتُ الْفَتَى أَجَلَكْ فَلَا تَكُنْ حَسْبِي لَا يَمْلِكْ

متی اسم شرط و معنی زما عام ست .

عَبَا مُصَدَّرَةٌ عَلَى حَالٍ مِنْ حَالِ زُمْرٍ مَخَاطَبٌ سَت .

أَجَلَ فَعْلٌ مَاضِيٌّ مِنْ أَعْبَابِ أَعْمَالٍ سَت .

حَسْبِي مَنَادَايٌ مَحْدُوفٌ الْفَتَا، مُضَافٌ لِمَضْمُونِ مَتَى وَدَرْجَتُهُ هَانِيٌّ كَمَا حَسْبِيكَ فَوْ

لَا يَمْلِكُ فَعْلٌ نَفِيٌّ ثَلَاثِيٌّ عَجْرٌ مِنْ مَادَّةِ مَلَالٍ عَجْرٌ مِنْ دَرَجَاتِ جَوَابِ طَلَبِ مَقْرُونِ بِحَرَكَةِ عَارِضِيٍّ

بِرَّاءِ امْكَانِ ادْعَامٍ - دَرَفْعٌ مَضَاعِفٌ مَفْتُوحٌ الْعَيْنِ فَتَحَ وَكَسْرٌ أَلْفٌ مَضْمُونِ الْعَيْنِ بَاشَدُ

فَتَحَ وَكَسْرٌ مَضْمُونِ جَانِزِ سَتِ وَلِيٍّ أَيْبَا اخْتِيَارِ فَتَحَ بَابِيكَ دَرَقَانِيَّةٌ رَوِيٌّ نَدِيدٌ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یعنی هرگاه جوان را (مقصود شخص معهودی است که مخاطب میجو اهدا بدیدن او برود) يك روز در میان و با فاصله دیدار کنی ترا بزرگ میدارد پس بسیار بدیدن او مراد است
تا از تو آزرده و دلگیر نشود.

۱۰ لا تر بسیار آمدن عزت بکاهد چو کم بینند خاطر پیش خواه
۱۱ عزیزی کت بهن اش هر دم ملا^{یش} که دید ز زملالا آرت^{یش} از

هن بمعنی هستی آید. و فون زانده است برای واگیر.

اش. مرگبست از هزوه مضمومه بجای او. و ش علامت مفعولی.

دیدار. بجای دیدار آمده داعی گوید، بکاهد و دم دوری زو معنی به مردم مه و انتظار
تو ام عمر و امی پاتن.

رز. بمعنی نیز آمده. داعی گوید: دل مه زش آتش اهر چه بوجز نم عشق، اخوا^{چه}
صوفی دل ز ز قلندری میکند.

آرت. بجای آرد فعل مستقبل شرطی از آوردن است داعی گوید: دلی که غیر منی بدید
صدق میارت اکار چو عینه عین صفا هن غرا ز مه میبرسه.

یش از یش بجای بیش از بیش آمده مراد مبالغه در معنی بسیاری است.

تدکار لفظ رز تنها در نسخه کتابخانه ملی ملک رطب یاد داشتی که از ابیا محلی آن
بدست آورده ام) در دست نوشته شده و در نسخه ها دیگر یا زو نوشته اند یا هم که نخستین
حرف ر و دم ترجمه می باشد. ل بجای دیدار یا صحبت نوشته اند یا دیدن که هر دو در
اینست زیرا صحبت کلمه ایست عربی و با داشتن کلمه هموزن و مناسب در فارسی اختیار
آن مجوزی ندارد. اما بدیدن چون در این محله مصدرها هم با تا و نون (تن) می آید